

روبر پنژہ

آقای رؤیا

برگردان: مهستی بحرینی



انتشارات نیام در

فهرست

۷	یادداشت مترجم
۱۱	پیشگفتار
۱۳	بازنشسته
۲۹	ماه اوت
۷۳	یک زندگی بی‌شور و حال
۹۹	یک مهمانی در خانه آقای رؤیا
۱۱۹	هتل مسافران
۱۲۷	پایان

یادداشت مترجم

روبر پنژه در ۱۹۱۹ در ژنو پا به جهان گذاشت. تحصیلات خود را در رشته حقوق به پایان رساند و به مدت یک سال در آن شهر وکالت پیشه کرد. در ۱۹۴۶، بر اثر علاقه‌ای که به نقاشی داشت سویس را ترک کرد و به پاریس رفت و وارد دانشکده هنرهای زیبا شد. در ۱۹۵۰ نمایشگاهی از آثار خود برگزار کرد. سپس به انگلستان رفت و در آن کشور به تدریس زبان فرانسه پرداخت. در ۱۹۵۱، نخستین اثر او که مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه بود با عنوان «میان فانتوان و آگاپا» منتشر شد، سپس در ۱۹۵۲، نخستین رمان او با عنوان «ماهو»، و پس از آن، در ۱۹۵۳، «روباه و قطب‌نما». در ۱۹۵۶، انتشارات «مینوی» به پشتیبانی آلن روب گریه، از سردمداران رمان نو، و به‌خصوص به یاری سموئل بکت، نمایشنامه‌نویس برجسته، که دوستی خود را تا پایان عمر با پنژه حفظ کرد، رمان «گرآل و فلیبوست» او را که نویسنده مشهور فرانسوی رمون کنو از چاپ آن در انتشارات گالیمار خودداری کرده بود، به چاپ رساند. در ۱۹۶۰ «نامه مرده» او در تئاتر ملی فرانسه (T.N.P.) اجرا شد. پنژه در ۱۹۶۳ جایزه منتقدان را برای رمان «تفتیش عقاید» به دست آورد و دو سال بعد، جایزه «فمینا» را برای رمان «یکی». در همین سال، پس از آنکه سموئل بکت نمایشنامه «اهرم» او را به انگلیسی برگرداند، این نمایشنامه در

کشورهای انگلیسی زبان اجرا شد. پنژه از سال ۱۹۵۶ به تابعیت فرانسه درآمد، در شهر تور اقامت گزید و در آن جا رمان‌ها و نمایشنامه‌های متعددی آفرید که از آن میان می‌توان از «باگا»، «پسر»، «دشمن»، «شکاف» و به‌خصوص از «آقای رؤیا» نام برد. پنژه بیست اثر برای اجرا در رادیو، تلویزیون و سینما نوشت اما نمی‌توان آن‌ها را از یکدیگر تفکیک کرد چون برای مثال، نمایشنامه‌ای که برای رادیو نوشته شده بود، در تلویزیون یا تئاتر نیز اجرا شد و عکس این نیز رخ داد. همچنین بسیاری از رمان‌های او را کارگردانان برای اجرا در تئاتر تنظیم کردند و به روی صحنه بردند.

روبر پنژه در شمار نویسندگان رمان نو قرار دارد چون همواره به‌صراحت به اصول و ضوابط معمول در رمان‌نویسی بی‌اعتنا بوده است و در ساخت داستان‌هایش از طرح و توطئه، روان‌شناسی شخصیت‌ها، بافت تاریخی و جزآن‌ها که از جمله مبانی رمان‌نویسی است، اثری دیده نمی‌شود. آنچه بیشتر در رمان‌های پنژه به چشم می‌خورد تأملی درباره نوشتن است که او آن را با شرح حساسیت‌ها و تحلیل حالات روحی خود درمی‌آمیزد.

داستان‌های پنژه محتوایی از پیش تعیین شده ندارد بلکه به تدریج به اقتضای صحنه‌ای از زندگی واقعی در یکی از شهرستان‌ها شکل می‌گیرد، با رخدادهای کم‌اهمیت همان ناحیه و شخصیت‌های معمولی و عادی: معلم، داروساز، نانوا، زن‌های سخن‌چین و جز آن‌ها. تنها اطلاعی که پنژه به ما می‌دهد نام‌ها، شغل‌ها، تاریخ رویدادها، مکان‌ها، حرکات، و اصطلاحات زبان‌گفتاری است که به یاری آن‌ها شخصیت‌ها و رویدادها را توصیف و تبیین می‌کند. پنژه زبان‌گفتاری را — هنگامی که نوشته می‌شود — مناسب‌ترین زبان برای داستان می‌داند چون مانع اغراق در بیان می‌شود و چندان مجالی برای شرح و بسط‌های بیهوده باقی نمی‌گذارد. طنز پنژه نیز از همین زبان مایه می‌گیرد و نه از نوعی ویژگی فکری او. از این لحاظ می‌توان گفت که سبک او

تا حدی یادآور زبان تئاتر پوچی و به‌خصوص آثار بکت است. هدف او طنز نیست بلکه طنز دستمایه‌ای است برای پدید آمدن اثر. او خود در «کلیدواژه هنرشناسی» می‌گوید: «همین که وقت نوشتن می‌رسد، در کمال آگاهی، سازوکار ناخودآگاه را به‌راه می‌اندازم، بهتر است بگویم که شیر ناخودآگاه، یا به‌زبانی دیگر، شیر احساس را باز می‌کنم. این کار از لحاظ غیرارادی بودن در بالاترین حد است. شیوه‌ای کم‌و‌بیش ناخودآگاه برای نوشتن در عین آگاهی، یعنی تصفیة بی‌واسطه هرآنچه می‌تواند بسط یابد و می‌کوشم تا با همه دلزدگی‌ام از بسط دادن به‌طور عام و از رمان به‌طور خاص، تنها جزء ناچیزی از آن را بسط دهم. اما چرا چنین ریاضتی را بر خود هموار می‌کنم؟ چون می‌خواهم حقیقتی را آشکار کنم که به‌نحوی احمقانه معنوی است و به‌من تعلق دارد اما از آنجا که عمیقاً در زیر تضادها پنهان شده است، به‌جز هنر راهی برای کشفش ندارم.

به‌گفته منتقدان، نوشته‌های پنژه پاسخی به درجه صفر نوشتار رولان بارت است. پنژه در تقابل با نظر بارت که رمان را وسیله‌ای برای نشان دادن ارتباطات اجتماعی و در پیوند با قصه می‌دانست، روایت را قرار می‌دهد. رب‌گریه درباره پنژه می‌گوید که او مبدع رمانی است که خودبه‌خود ابداع می‌شود. از بیانات خود پنژه نیز چنین مفهومی برمی‌آید. او می‌خواهد خواننده آگاه باشد که «کتاب پیش چشمش نوشته می‌شود، با همه تردیدها، دودلی‌ها، سوداها و هیجاناتی که نویسنده دستخوش آن است».

پنژه هرگز مانند بسیاری از نویسندگان در صدد نوشتن یادداشت‌های روزانه یا خاطرات خود برنیامد اما مجموعه «دفترها» که آخرین نمود ذوق هنری او به‌شمار می‌آید، و به‌خصوص انتشار «آقای رؤیا» در ۱۹۸۲، به‌منزله یادداشت‌های اوست و خود پنژه نیز هرگز انکار نکرده که آقای رؤیا به تعبیری «من دیگر» اوست. این رمان در واقع حدیث نفس پنژه است که به صیغه سوم